

لغت موران (جلسه ۸)

لغت موران که نهج سلوک‌یست، تعبیری که خود شیخ اشراق به کار برده‌اند در نهج سلوک است. فصل اول مربوط به این بود که باید مناسبتی با نور حاصل شود، فصل دوم مربوط به این بود که این روح انسانی و دلیل تجرد برزخی‌اش، درست است که در ماده کار می‌کند ولی جنس آبی و هوایی دارد. شاید سرّ این نکته که عرض کردم در جلسه‌ها و حافظ، بحث اینکه انسان را «مِنْ صَلَٰبِ مَاءٍ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ» ما انسان را از گل خشکیده، از یک لجن بد بو آفریدیم، این گل خشکیده‌ی از لجن بد بو، مال این است که لجن یک آب درونی دارد، که اگر گرفته شود یک گل خشکیده‌ی ای باقی می‌ماند! و آن آب آبیست که حیات است، ولی الان به هرجهت تشکیل دهنده لجن است، این مثال در قرآن و مثنوی مثال خیلی خوبی است. پس روح هم یک حالت برزخی، و توان به اوج رفتن را دارد. فصل سوم که بحث عندلیب و حضرت سلیمان بود که متن آن را خواندیم، یک نکته خیلی مهمی می‌خواهد بگوید و اینکه حتما هم می‌شود و شدنیست.

بحث «لقاء الله» و اینکه انسان حتما به لقاء پروردگار می‌رسد، امریست حتمی و باید بشود، کسی نمی‌تواند از زیر بحث لقاء الله فرار کند، یا لقاء الله اش را میسپارد به دست تقدیر که هرچه پیش آید خوش آید، یا به عبارتی لقاء الله اش را مدیریت می‌کند. اینجاست که شیخ اشراق آیاتی را می‌آورد بر مبنای اینکه، خلاصه معلوم می‌شود عندلیب، یادتان هست داستان را؟ یک دقیقه‌ی داستان را تعریف میکنم: (سلیمان می‌بیند از میان مرغان عندلیب نیست، مرغ هزارستان مرغ کوچکیست و بلبل است، که وقتی به یک حالتی بال می‌زند، انگار هزارتا بال دارد چون خیلی به سرعت بال می‌زند، در حرکت آهسته هم خیلی واضح تر می‌شود. خلاصه می‌بیند که عندلیب نیست، یک مرغی را می‌فرستد به رسالت مبعوث کند، و عندلیبی که در خانه خودش بوده را می‌گویند تو حتما ما را خواهی دید، عندلیب هم می‌آید و برخی از مرغان را به دور خود جمع می‌کند، و به آنها می‌گوید سلیمان که دروغ نمی‌گوید، از آن طرف سلیمان با چنین حشمت و عظمتی که دارد، نمی‌تواند بیاید در آشیان ما، پس لابد ما از آشیان خودمان درمیاییم و می‌رویم پیش سلیمان) اینجاست که آیاتی را هم می‌آورد «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»، «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ»، «لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ» اینها آیات واضحه هستند، مبنی بر اینکه به لقاء پروردگار و در محضر پروردگار حاضر می‌شود.

حالا این نکته که در حوزه بحث معاد یک نکته بسیار مهمی است، که بحث معاد یکی از پیچیده‌ترین مباحث است و ما خیلی هم به آن نمی‌پردازیم، به قول علامه طباطبایی می‌فرمودند: (در این مقام خیلی‌ها حالت بچگی و صباوت دارند.) یعنی تا به آنها می‌گویی یک مقداری راجع به معاد صحبت کن، به دلیل اینکه نفس و مراتب نفس را نمی‌شناسند، طبیعتا آیات مربوط به حوزه معاد را هم نمی‌شناسند. به نظر می‌آید که واقعا یک درسی مثل درس معاد برای هرکسی لازم باشد، کما اینکه مثلا آقای شجاعی و این‌ها بحث هایشان را با معاد شروع می‌کنند. این نکته ایست مهم که انسان بفهمد چی است و کجا می‌رود، چون آن جایی که می‌رود، جا و مکان نیست و (این) نیست، خلاصه بخواهد برود باید مراتب و بحث‌های نفس را بشناسد، فقط این نشود که برویم یک جایی که یا سیب و گلابی است یا عذاب است! خیلی وقت‌ها آن چیزی که از بحث معاد در ذهن‌ها هست، فقط همین هاست.

بباید باهم چند مورد از آیات و روایات را نگاه کنیم، مبنی بر اینکه بحث اصلی ریشه معاد، یعنی شما تمام بحث معاد را بچلانید و از آن قطراتی استخراج کنید، «معاد روز ملاقات حضرت حق است» آیا این در معاد است؟ بزرگانی رساله‌های مربوط به لقاء الله نوشته‌اند که بگویند نه! آیات هم همین را نشان می‌دهد که بحث فقط مربوط به پس از مرگ نیست، بحث لقاء الله اینجا هم می‌تواند اتفاق بیفتد وگرنه اصلا دعوت به لقاء الله دعوت بی فایده‌ای است. و آن چیزی که قرار است پس از مرگ انسان اتفاق بیفتد، اینجا هم می‌تواند اتفاق بیفتد! (به آن می‌گویند لقاء الله) طبیعتا آن حالت‌های فناپی اتفاق می‌افتد. آن چیزی که حقیقت شخص است که با آن حقیقت می‌بیند، حقیقت قلب و روحش است، اصل دیدن قرآن به حقیقت قلب و روح او نسبت می‌دهد. شما نگاه کنید در آیات قرآن دارد «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» این چیزی است که قلب

می بیند، کما اینکه شما چشم برزخیتان در خواب کار می کند و با چشم برزخی می بینید، ولی یک چشم دیگری در انسان وجود دارد که این چشم خیلی مهم است اگر باز شود.

و خلاصه این چشم را به ما داده اند و می تواند باز شود. حالا یک جاهایی مثل حالت های معراجیه و برای ما در حالت های نماز و این ها ممکن است خیلی باز شود، ولی این چشم چشمیست که هست و با این چشم انسان به لقاء الله می رسد (اگر این چشم باز شود و باز بماند). کما اینکه این چشم، چشم برزخی هم نیست، یعنی به کشف شهود هم نیست. من یک سری آیات و روایات را می خوانم که خودمان را به این معنا نزدیک کنیم. پس تا اینجا آن حرفی که عرض کردیم این نکته است که اگر شما بحث معاد را بچلانید تبدیل می شود به بحث لقاء الله و محو در خدا. این آیات آیتی هستند که حل آنها واقعا کار مشکلی است «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» امور به سمت خدا صیوررت پیدا می کند، یعنی خدایی می شود. «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» این مصیر و شدن به سمت حضرت حق، انسان حقانی می شود، چه آدم خوبی باشد، چه آدم بدی باشد، در ملاقات لقاء الله بعد از مرگ، همه به آن می پیوندند.

خب با این آیات و روایات شروع کنیم و یک مقدار وارد بحث شویم، شاید اینطور بشود که ذوقی به دست آمد، مثلا من باید مطلب را درونی بفهمم و آن را ببینم، همان چیزی که به امیرالمومنین گفتند: (تو خدا را می بینی که می پرستی؟ حضرت هم فرمودند: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» من اصلا خدایی را که نبینم نمی پرستم) این خیلی مهم هست، من خدا را می بینم، یعنی وقتی که به نماز می ایستم خدای دیدنی را به درش نماز می خوانم، یا خدایی را در غیب! (خدایی را که می بینم را می پرستم یا خدای در غیب را) این آیه را نگاه کنید، آیه مهم و معروفی است (آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف) «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» به یاد بیاور، زمانی که پروردگارت از پشت بنی آدم ذریه آنها را بیرون آورد «وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» و همه را شاهد گرفت، ببینید شهادت! این مطلب دیدنی است «عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» من پروردگار شما هستم یا نه؟ شاهد باشید، شاهد یعنی شهود بر طرف مقابل ایجاد شده، چون این دیگر شهادت نیست، مثلا یک نفر را چرا باید بگویند «قَالُوا بَلَى.. شَهِدْنَا» ما این را شهود کردیم. اگر یک نفری را آورده اند، یک نفر هم آمده و گفته من رئیس شما هستم، آن ها هم می گویند بله شما رئیس مایی ما شهود کردیم این را؟ چرا باید همچین چیزی بگویند؟ آن شهود کردنی که «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» مبادا یوم القیامة بگویند که ما نمی دانستیم! یعنی همه شما تک به تک می دانستید! شاهد آن آیه بعد را بگذارید، الکی هم دیگر بهانه اینکه پدرانمان اینجوری کردند و این تاثیر داشته و... این ها قابل قبول نیست.

«أَوْ تَقُولُوا» تا اینکه باز آنجا نگویند «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» آباء ما از قبل در دنیا مشرک بودند «وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» ما هم یک ذریه ای بودیم، به هرجهت پدران ما این فرهنگ منحط خودشان را به ما رساندند. «أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» دارید ما را به آن چیزی که مبطلون انجام می دهند هلاک میکنید؟ می گوید این کار را کردم برای اینکه این را نگویند (برای اینکه برگردید، دقیقا نکته اش همین است!) یعنی از شما قبول نمی کنند، در یک نگاشت تک به تک من بودم و شما (من خدا بودم و تو) «وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» که برگردند و دیگر کسی بهانه محیط بد فرهنگی، و اینکه معارف به ما اینجوری رسید و... نگیرد، من بودم و شما، تو من و ربوبیت من را در آنجا شهود کردی. خلاصه بهانه این چینی که در چه شرایطی بودم و پدران ما چه کار کردند و جامعه جهانی فلان شد... آن روز کسی از این بهانه ها نیاورد.

این نکته که ریشه و پایه یک حرکت شهودی است، شما نگاه کنید در روایاتمان، ذیل همین آیه در توحید صدوق (ابوبصیر؟ خب ابوبصیر کور بوده دیگر) می آید خدمت امام صادق (ع) «قلت له: أخبرني عن الله عزوجل» به امام صادق گفتم مرا از خدا خبر بده «هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟» دقت کنید «قال: نعم» مومنان روز قیامت خدا را می بینند «وقد رأوه قبل يوم القيامة» حضرت می فرمایند که قبل از روز قیامت هم می بینند «فقلت: متى؟» کی؟ «قال: حين قال لهم: (ألسنت بربكم قالوا بلى)» آنجا هم خدا را دیدند، ببینید این حضرت قضیه را از مومنان بالاتر می آورند، چون (ألسنت بربكم) مال مومنان نیست «ثم سكت ساعة» یک مکثی می کنند «ثم قال: وإن المؤمنین لیرونه فی الدنيا قبل یوم القیامة» بله، روز قیامت مومنان هستند که به آن شهود واقف هستند، و قبل یوم القیامة خدا را می بینند، بعد حضرت می گویند «ألسنت تراه فی وقتك هذا؟»

الان خدا را نمی بینی؟ «قال أبو بصير: فقلت له: جعلت فداك فأحدث بهذا عنك؟» من بروم نقل کنم؟ «فقال لا» حضرت می گویند نه این را نقل نکن، البته الان که نقل کردی «فإنك إذا حدثت به فأنكر منكر جاهل بمعنى ما تقوله» یک جاهلی می شنود و فکر می کند مثلا این یک تشبیه است و کفر است و بعد می گویند «ليست الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين» رؤیت به قلب شبیه رؤیت به عین نیست.

یک چیزی را قلب می فهمد، ببینید در داستان حضرت یوسف، می خواهم بگویم این بحث در قرآن خیلی پرتکرار است که «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ» اگر برهان را نمی دید، دلیل آشکار دیدنی است، نه اینکه نشسته برهان را استدلال کرده که این کار کار زشتی است، آنجا اصلا کسی نمی تواند بحث استدلال کند. اگر این برهان را ندیده بود که لَوْلَا است، لَوْلَا برای مومنین واقعا لَوْلَا است. یعنی لو امتناعه است، نمی شود که خدا برهان خودش را در موقع گناه برای شخص نیاورد! یعنی درون حقیقت را می بیند، در درونش یک چیزهایی جلوه میکند و خدا را می بیند (لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ) نمی گوید (إِلَّا رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ) اگر نمی دید خدا نه! یعنی حتما و حتما کسی که بخواهد یوسفی زندگی کند، برهان رب را می بیند و به همین واسطه دست به خطا نمی زند. یواش یواش چیزهایی را می بیند، آن می بیند هم لزوما به صورت یک چهره ی برزخی ببیند نیست! به حقائق الایمان چیزی را دارد می بیند، دیدن هرجایی به وزان خودش است. شما چطور این را هیچ مجازی هم نمی گویند، می گویند می بینم دارد حسادت می کند، می بینم تکبر می کند، من محبت مادر را به خودم می بینم، آن دیدن را انسان نه به چشم می بیند نه به حقیقت برزخی ولی می بیند و دارد این را با یک حقیقتی لمس می کند. شما چطور محبت مادر را نسبت به خودتان می بینید، محبت خدا را هم نسبت به خودتان باید ببینید به اکمل وجه تازه از این حالت.

دوباره روایت ببینیم «ان وابصة بن معبد الأسدي» می آید خدمت پیغمبر و می خواهد راجع به خیر و شر یا در حقیقت بر و اثم صحبت کند، حضرت به او می گوید: «أَسْأَلُ عَمَّا جِئْتَ لَهُ أَوْ أَخْبَرَكَ؟» خودت می گویی یا بگویم؟ وابصه می گوید: «أَخْبَرَنِي» شما بفرمایید، حضرت می گویند: «جِئْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ» تو می خواهی از بر و اثم سوال کنی «قال: نعم فضرب بيده على صدره» با دست بر سینه شان زدند «ثم قال: يَا وَابِصَةُ الْبِرُّ» خوب دقت کنید ببینید این حالت «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» که انسان بر نفس خودش بصیر است «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِرَهُ»، «يَا وَابِصَةُ الْبِرُّ مَا أَظْمَأَنَّ بِهِنَّ الصَّدْرُ» بر آن چیزی است که صدر و سینه با آن مطمئن می شود «وَالْإِثْمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَجَالَ فِي الْقَلْبِ» اثم و گناه آن چیزی است که در سینه تردد می کند و در قلب جولان می دهد، مستقر نمی شود، به اضطراب می آورد «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» مهم است، یعنی اگر ذکر الله باشد دل آرام می شود در غیر این صورت دل آرام نمی شود «وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَافْتَوَكَ» ولو اینکه مردم برایت فتوای اینجوری داده باشند، ولو اینکه اینگونه باشد، می رود در سینه و سینه قبول نمی کند.

حتی به قاضی گفتند در شرایطی که مساوی مساوی «استفت قلبک، استفت نفسک» خیلی بحث مهمی است، می گوید از دفتر استفتائات قلبت استفاده کن! یعنی قلبت انقدر باید آماده باشد که بتوانیم با استفتا از قلب سوال کنیم. ببینید این مطلبی که می گویند دعوت می کنند اینجا، آنجا یک پولی می خواهند بدهند، آنجا با کسی بخواهند آشنایت کنند...هرچی «جال فی الصدر، جال فی القلب» چون اصل چیزی که می بیند این است که این با قلب تناسب دارد یا ندارد؟ این پولی که به آدم می دهند، این جایی که انسان را دعوت می کنند و هکذا! این ها چه مقدار تناسب قلبی و روحی دارد در حقیقت. این در حقیقت از مطالب مهم است که قلب انسان می بیند، قلب انسان چشم دارد و خدا را می شود دید، می شود به لقاء الله پیوست، به لقاء الله پیوستن نه مربوط به خوبان است (البته اگر در این دنیا باشد چرا) ولی فقط مربوط به مرگ است. شما نگاه کنید اولاً مربوط به خوبان نیست (آیه ۴۴ سوره احزاب) را ببینید در آنجا روز را روز ملاقات مشخص می کند.

یک آیه قبل از آن دارد «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكُتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»، «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» آن روزی که در آنجا همدیگر را می بینند، معلوم است که مربوط به خوبان است دیگر «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» آن موقع در قبالش این آیه را هم ببینید «سورة مبارکه توبه آیه ۷۷» از آیه ۷۵ نگاه کنید «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ» از میان آن منافقین کسانی که با خدا عهد بسته بودند «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ» اگر خدا از فضلش به ما

بدهد «لَنَصَّدَّقَنَّ» حتما صدقه می‌دهیم «وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» ما حتما از صالحین خواهیم بود «فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ» آن موقع طرف از فضل خدا گرفته «وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» قول داده که صدقه بدهد بعد بخل کرده و اعراض کرده، خدا هم می‌گوید «فَأَعْقَبْتَهُمْ» اگر انسان یک چیزی بگوید، یک وعده ای بدهد و بعد به وعده خودش عمل نکند، دچار نفاق می‌شود. «فَأَعْقَبْتَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» اینجا هم (يَلْقَوْنَهُ) هست، یعنی خدا را ملاقات می‌کند، خدا هم می‌گوید نفاق در قلب (إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ) «بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» به واسطه خلف وعده در دلش نفاق ایجاد می‌شود.

ولی این نکته مد نظر بود که «إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» به این آیه ها دقت کنید که دارد «يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» شما دارید حرکت می‌کنید به سمت حضرت حق، تا ملاقات کنید و به ملاقات خدا نائل شوید. ملاقات خدا کار همه است، کار هر انسانی است، منتهی به مراتب اینجا چشم باز کردن و دیدن، همان جوری که می‌گویم شما محبت مادر را در حق خودتان می‌بینید، اصلا به شما نگاه که می‌کند آن محبت را می‌بینید (کما اینکه این ها مفاهیم هستند تقریبا، شبیه به مفاهیم است) ولی شما این ها را می‌بینید! خدا را هم همینجوری می‌شود دید و حاضر دید، و این حالتی که در آیه دارد «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» سوال از خدا جواب از خدا! یک حالت محو در این اتفاق افتاده «بِلِلَّهِ الْوَالِدِ الْقَهَّارِ»، «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ» آنجا روز بروز است «وَبَرُّوْا لِلَّهِ الْوَالِدِ الْقَهَّارِ» آنجایی که بروز اتفاق می‌افتد و پرده ها کنار می‌رود «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ما غطاء را از روی تو برمی‌داریم، این آیات معاد فوق العاده است «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»، «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»، «بِلِلَّهِ الْوَالِدِ الْقَهَّارِ» آنجا روز بروز واحد قهار است، و کسی دیگر حرفی برای گفتن ندارد، همه محو شده‌اند، این می‌شود حالت لقاء الله. اگر بزرگانی مثل جواد آقای ملکی و دیگران، رساله هایی در این زمینه داشتند، چون اصل قصه این است که انسان در دنیا هم به لقاء الله بیبوند.

این آیه را هم عرض کنم و دیگر این فصل را تمام کنیم، این آیه را نگاه کنید که آیه مهمیست در این بحث، به خصوص با آیه بعدی اش (سوره مبارکه عنکبوت) «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» اگر کسی به لقاء الله امید دارد و می‌خواهد به آن بیبوند، یک زمانی دارد و می‌رسد (فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ) این أجل الهی و وقت الهی در این زمینه، در دنیا یا در آخرت می‌رسد. این نفخه های قیامتی، نفخه هایی هستند که پوست می‌کنند، و انسان باید به عبارتی پوست بندازد، یک پوست اندازی ای لازم است برای اینکه پروانه ای شود و به مدل دیگری در بیاید. کسانی که به لقاء الله امید دارند بالاخره می‌رسند، (بالاخره می‌رسد) چگونه است؟ «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» این آدم باید مجاهده کند و پوست بندازد، باید پدر خودش را دربیورد «إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ عَنِ الْعَالَمِينَ»، «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» کسانی که در این مسیر "تلاش برای لقاء الله" دارند حرکت می‌کنند ما «سَيِّئَاتِهِ» و گناه های کوچکشان را می‌بخشیم و به عبارتی انگار حبط می‌کنیم، یعنی اثرش را برمی‌داریم، تکفیر می‌کنیم.

احباط و تکفیر تقریبا به یک معناست، منتهی با دو استعمال است، یک احباط برای کارهای بد است، که طرف حبط عمل می‌شود. در سوره مبارکه محمد، این عبارت که می‌گوید «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ» خدا اعمال این ها را گم نمی‌کند ولی «فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» آنها را حبط می‌کند. ببینید در یک مسئله سیاسی، اجتماعی و... هم همینطور است، یک موقع هست شما یک آجری می‌گذارید، می‌روی آجر بعد را بگذارید، خب اگر حبط نشود می‌توانید بگذارید (ردیف و رج بعدی را بگذارید) یک موقع هم هست شما یک رج را می‌چینید، می‌خواهید بروید ملات درست کنید برای رج بعدی، می‌بینید رج اول اصلا نیست! به این می‌گویند حبط عمل، یعنی کارهایت را می‌باید از اول شروع کنی، معنی عمل حبط این می‌شود. «لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» کسی که می‌خواهد برای لقاء الله مجاهده کند، او را به احسن اعمالش می‌گیریم و جزا می‌دهیم، حتی به اعمال حسنش نگاه نمی‌کنیم، اگر تو اینجوری آمده‌ای در میدان من هم اینجوری می‌آیم.

«مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»، «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»، «وَالَّذِينَ آمَنُوا» بله! اگر شما شهودتان در حد (استفت قلبک) باشد ما متوجه می‌شویم، همه اش از بین رفته. انسان همه چیز را متوجه می‌شود، چون روح است، این قضایا را می‌گویند (بصیرت) به همین خاطر می‌گویند، اصلا مربوط به روح و قلب است، همه دیدن‌ها مربوط به قلب است. شما الان امید دارید به لقاء الله ببینید یا نه؟ در آیات پایانی سوره مبارکه کهف هم دارد، آنجا هم سخن از همین است «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» در این دنیا رجائی هست، چون این حالتیست که از آن طرف باید حتمی باشد، از این طرف یک امیدیست، که خدایا یعنی می‌شود من به لقاء الله ببینم و به آن برسیم؟ وقتی بمیریم که می‌بینیم، منتهی آن پوست اندازی نفخی اولی که اولاً انجام میشود، نکته ای که وجود دارد این است که شما به کدام اسم خدا می‌بینید، این مهم است! این پوست اندازی را یا اینجا انجام می‌دهیم یا بزور پوستمان را میکنند!

یک موقع هست یک کرمی در پيله‌ای رشد کرده، بالاخره پوست می‌اندازد و پيله را می‌درد و در می‌آید، این بلوغ است و پوست اندازی. مثل بچه ای می‌ماند که با یک زایمان طبیعی سر موقع زایمان شده، یک موقعی هست که این زایمان طبیعی نیست و با کلی درد و خونریزی می‌خواهد انجام شود، آن اتفاقی که باید بفهمد که در دنیا می‌فهمد، به زور پوست اندازی آیا بشود آیا نشود که «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ» اگر این طرف کور باشد، آن طرف هم کور است. اگر این طرف لنگ است، آن طرف هم لنگ است. یعنی باز هم آن طرف نمی‌تواند بفهمد، برای همین است که می‌گوید «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» «أَعْمَىٰ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...» یک چیزی می‌گوید، حالا الان افتاده در این شرایط و اینگونه فکر می‌کند، وگرنه باز هم این کار را نمی‌کند. یعنی این پوست اندازی چگونه انجام می‌شود؟ باید با کدام اسم خدا ملاقات کند؟ برای همین است «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» نیت آن فقط خدا شود.

این که در روایت هست «پیغمبر به ابوذر می‌گویند: ابوذر در همه چیز نیت کن حتی «فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ» یک موقع هست شما مشرکانه می‌خوابید، مشرکانه غذا می‌خورید، این مشرکانه یعنی غریزی، غریزی می‌خوریم، غریزی می‌خوابیم. یک موقع هم هست طرف «یا ابا ذر، لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ صَالِحَةٌ» در هر چیزی نیت کن که مبادا دچار شرک پنهان شود، این «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» معنای خیلی عمیقی را می‌دهد، همه اقسام شرک حتی (فی النوم و الأكل) شما می‌توانید غریزی بخورید، این چیز بدی نیست ولی این به لقاء الله نمی‌رسد! یک موقع هم هست می‌خورید و می‌خوابید همه این کارهای دنیوی را انجام می‌دهید، (تازه من می‌خواستم این را در همان تصدیق شهوات بگویم ولی همینجاست) همه این کارها را بکنید کلا آن سویی کار می‌کنید، می‌شود اینجوری باشد؟ بله، در نیت انسان، در شاکله انسان نقش بسته که چگونه عمل کند و چیکار کند، اگر آنجا دعوا می‌کند، قهر می‌کند، آشتی می‌کند، تمام احساساتش، اتفاقاتش همه این‌ها معنا دارد، حتی (فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ) کسی می‌تواند بخوابد بخاطر خدا، کسی می‌تواند بخورد بخاطر خدا (بخاطر خدا نمی‌خورد و بخاطر خدا می‌خورد) کما اینکه شما چگونه الان بخاطر خدا نمی‌خورید، حالا بخاطر خدا هم می‌شود خورد.

اینکه «قَوْ عَلَىٰ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» لذا این آیه را هم داشته باشید، این آیات زیادند در قرآن «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» یعنی وحی فعل می‌شود، یعنی این آدم انقدر راه بری می‌شود و انقدر تناسب پیدا می‌کند، که وحی فعل می‌شود به آن، نه اینکه وحی شود بهش که چه کاری انجام دهد، بلکه خود فعل به آن وحی می‌شود، یعنی فعل را در کاسه اش می‌گذارند. نه (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ) این تازه آن نیست، آن که آقای جاودان می‌گویند یعنی به شما بگویند که چیکار کنید، یک موقع هست که آن کار را برایتان می‌کنند و چیزی هم بهتان نمی‌گویند. این که آقای جاودان می‌فرمایند (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ مَنْ أَفْعَلِ الْخَيْرِ) این همان چیزی است که من بارها عرض کردم، تحت عنوان همین حالت‌های محو و لقاء، حالتیست که دست شما نسبت به شماست، شما به دستتان چیزی نمی‌گویید که دستم مستقل است برود خودش کار انجام دهد، یعنی اراده‌ای در دست نیست که شما به دست بگویید، با اراده خودش تخطی نمی‌کند و برود انجام دهد، مگر دست نسبت به شما این کار را می‌کند؟ اراده در شماست، شما محو این اراده شده‌اید.

دست فعل به آن وحی می‌شود، نه اینکه بهش وحی شود که چیکار کند، اینجوری خیلی کیف می‌دهد. اونجوری اصلا وقتی که فعل وحی می‌شود، انقدر این حالت محو انجام شده که او اختیار ازش سلب می‌شود، منتهی خیلی خوب است سلب اختیاری که انسان به اراده خودش، خودش را سلب اختیار کرده باشد. پس معلوم شد مطلب چجوری است؟ خلاصه این فصل سوم فصلی است که می‌خواهد بگوید این داستان لقاء می‌شود و حتمی است، به هرجهت عندلیب به سلیمان می‌رسد، اگر کسی اینجا دستی بجنباند و چشمش باز شود خودش را در ملک سلیمان می‌بیند.